

حکمت فردوسی در داستان کودکی زال

(کودکی زردشت و زال)

مجموعه مقالات بزرگداشت علامه سید محمد فرزانه
انتشارات دانشگاه بیرجند، آبان‌ماه ۱۳۸۶، ص ۶۸-۷۵.

چکیده:

زردشت به دلیل داشتن فره و شکوه ایزدی که به گونه نور و آتش از چهره‌اش می‌تابد و زال به دلیل داشتن چهره و پیکری اهریمنی با موی سپید و تن تیره در کودکی توسط پدران خود به کوه و صحرا انداخته می‌شوند تا به وسیله پرنده‌گان و درندگان نابود شوند. روایت کودکی زردشت در قالب دو روایت برجسته با دو نگرش متفاوت از متون پهلوی به کودکی زال در متون فارسی و عربی منتقل می‌شود. فردوسی ساختار کلی روایت را به هم ریخته به طوری که نشانه‌های اندکی از متون پهلوی در آن باقی مانده در حالی که روایت سه‌روردی با مواردی حذف و اضافه، همان روایت متون پهلوی درباره کودکی زردشت است.

کلید واژه:

زردشت، زال، شاهنامه، سه‌روردی، رساله عقل سرخ.

مقدمه

زندگی پیامبران و پهلوانان به دلیل آفرینش شگفتشان در مواردی با نابسامانی‌ها و دشواری‌هایی همراه بوده‌است.

زردشت یکی از این پیامبران است. او به دلیل داشتن فره و شکوه ایزدی که به گونه نور و آتش از چهره‌اش می‌تابد و نیز خندیدن به هنگام تولد، به تحریک دیوان و جادوگران توسط پدر به صحرا انداخته می‌شود تا نابود شود. روزهای آغازین زندگی سخت زردشت، در متون پهلوی دینکرد و وزیدگی‌های زادسپرم/گزیده‌های زادسپرم و همچنین در منظومه فارسی زراتشت‌نامه آمده‌است.^۱

زال زر نیز به عنوان یک پهلوان، به هنگام تولد دارای چهره و پیکری اهریمنی با موهای سپید و تن تیره می‌باشد. پدر زال او را بچه اهریمن و دیو خوانده و دستور می‌دهد او را به کوه و صحرا بیندازند تا خوراک پرندگان و درندگان گردد و دامن خود را از این ننگ پاک کند.

از کودکی زال در ادبیات ایران باستان سخنی به میان نیامده، اما در متون فارسی و عربی سرگذشت او بیان شده است. درباره کودکی زال دو روایت مستقل با دو نگرش متفاوت وجود دارد: روایت فردوسی در شاهنامه و روایت سهروردی در رساله عقل سرخ.

با بررسی تطبیقی سرگذشت زردشت و زال این فرضیه مطرح می‌شود که روایت کودکی زردشت بر داستان کودکی زال تأثیر ژرفی گذاشته و این تأثیر در شاهنامه فردوسی کمرنگ و با ساختار شکنی همراه است، اما در رساله عقل سرخ سهروردی چهارچوب و ساختار روایت متون پهلوی حفظ شده و با تغییرات کمتری همراه است. در این نوشته برپایه روایت متون پهلوی و به ترتیب مراحل چهارگانه به صحرا انداختن زردشت، به بررسی این فرضیه پرداخته می‌شود.

بار نخست

سه روز پیش از تولد زردشت، خانه پوروشسپ را نور فرامی‌گیرد. بزرگان ده گمان می‌برند که ده آتش گرفته است اما به زودی درمی‌یابند که این نور و روشنی از فر و شکوه زردشت است. او در هنگام تولد برخلاف دیگر کودکان می‌خندد، این شگفتی‌ها جادوگران ده را بر آن می‌دارد تا اندیشه پدرش را گمراه کنند و او به فکر از میان برداشتن فرزندش می‌افتد.

در نخستین اقدام پدر زردشت هیزم بسیار گردآوری می‌کند تا زردشت را در میان آتش بیندازد اما به لطف اهورامزدا آتش روشن نمی‌شود (دینکرد: ۷. ۳. ۹-۱۰) و به روایت دیگری آتش او را نمی‌سوزاند (وزیدگی‌های زادسپرم: ۱۰. ۸؛ زراتشت‌نامه: ۲۲۴-۲۲۵). سپیده دم مادر که فرزندش را دوست دارد با شتاب و مصمم به نزد فرزند می‌رود. او را در آغوش گرفته و به خانه برمی‌گرداند (دینکرد: ۷. ۳. ۹-۱۰).

چو دیوانه آمد به صحرا دوان	بدانجا که بد آتش جادوان
بدید اندر آن چهر فرزند خویش	دلش شادمان شد ز فرزند خویش
...همانگه گرفتش مر او را به بر	دو صد بوسه دادش ابر روی و سر
وزانجا سوی خانه بردش نهان	بدین گونه بودست کار جهان

(زراتشت‌نامه: ۲۳۰-۲۳۱؛ ۲۳۳-۲۳۴)

در شاهنامه نیز هنگامی که سام با سیمای شگفت فرزندش که دارای تنی سیاه و روی و مویی سپید است، روبه رو می‌شود، فرزند را به اهریمن نسبت می‌دهد:

ازین بچه چون بچه اهرمن سیه پیکر و موی سر چون سمن

(شاهنامه: ۱/۱۶۶/۶۳)

تنش تیره بد، روی و مویش سپید چو دیدش، دل سام شد نا امید

(همان: ۵/۳۴۴/۶۳۱)

آفرینش زال با تنی سیاه چون قیر و مویی سپید چون شیر (عجایب‌نامه: ۱۰۸)^۲ بیانگر ساختار پیکراهریمن و دیوان است:

اهریمن و دیوان دارای پیکری سیاه‌رنگ هستند. هنگامی که اهریمن از زروان زاده می‌شود تیره و بدبو است (رساله تکذیب و ردّ فرق دینی: ۱). و پیکری سیاه، خاکستری، پست و وزغ‌دیس دارد (بندهشن: ۱. ۴۶؛ ۲۷. ۱؛ وزیدگی‌های زادسپرم: ۱. ۲۹). اپوش، دیو خشکسالی، به پیکر اسب سیاهی در می‌آید (یشت‌ها: ۸. ۲۱) و همچنین خزوران، نماد اهریمن، سیه‌پیکر است:

سیامک بیامد برهنه تن برآویخت با دیو آهرمنا

بزد چنگ وارونه دیو سیاه دوتا اندر آورد بالای شاه

(شاهنامه: ۱/۲۳/۳۲-۳۳)

سپیدی موی زال همراه با پیکر سیاه‌رنگ او نیز یک ویژگی اهریمنی است، پیکر دیو سپید، با تن سیاه و موی سپید، همسان با پیکر زال است:

بکردار دوزخ یکی چاه دید تن دیو از آن تیرگی ناپدید^۳

...به رنگ شبه روی، چون برف موی جهان پر ز بالای و پهنای او

(شاهنامه: ۲/۴۲/۵۶۵، ۵۷۰)

دو رنگ بودن پیکر و چهره نیز یکی از ویژگی‌های اهریمنان است. منهراس دیو پیکری دو رنگ دارد:

ستبری دو بازو مه از ران پیل رخس زرد و دیگر همه تن چو نیل

(گرشاسپ‌نامه: ۲۸۲. ۲۹)

کوش پیل‌دندان نیز پیکری دو رنگ دارد که پدرش او را به همین دلیل به بیشه‌ای می‌اندازد:

دو دندان خوک و دو گوش آن پیل سر و موی سرخ و دو دیده چو نیل

میان دو کتفش نشانی سیاه سیه چون تن مردم پرگناه

(کوش‌نامه: ۲۰۲/۹۶۹-۹۷۰)

اما سهروردی از پیکر سیاه‌رنگ زال سخنی نمی‌گوید. او می‌نویسد که زال هنگام تولد دارای موی و روی سپید است (عقل سرخ: ۹) و همچنین روایت ثعالبی بر این نکته تأکید دارد که موی سر، ابروها و مژه‌های زال سپید است (غرر‌السیر: ۶۹) از این رو سام تصمیم می‌گیرد دامن خود را از ننگ داشتن فرزندی اهریمنی پاک کند و او را از بین ببرد.

در شاهنامه، زال در سخنانی گذرا اشاره می‌کند که پدر در کودکی او را به کوه انداخته و به آتش سپرده‌است. علاوه بر این تنها در این گزارش از مادر زال سخن به میان می‌آید که به رنج و اندوه دچار شده‌است، اما زال برای نجات خود تنها از لطف خداوند سخن به میان می‌آورد و در نجات او نشانی از مادر و سیمرغ نیست:

ز مادر بزادم بینداختی	به کوه اندرم جایگه ساختی
... فگندی به تیمار زاینده را	به آتش سپردی فزاینده را
ترا با جهان‌آفرین ست جنگ	که ازچه سیاه و سپیدست رنگ
کنون کهم جهان‌آفرین پرورید	به مهر خدایی به من بنگرید

(شاهنامه: ۱ / ۲۲۹ / ۹۶۰، ۹۶۳-۹۶۵)

این گزارش قابل تطبیق با نخستین اقدام پوروشسپ برای از میان بردن زردشت است. در روایت سهروردی از واقعه به آتش انداختن زال که برگرفته از نخستین اقدام پوروشسپ است، اثری دیده نمی‌شود. او در آغاز روایت خود بیان می‌کند: سام دستور می‌دهد تا فرزندش را به صحرا بیندازند، مادر زال نیز به خاطر «کریه‌لقا بودن» فرزند به این امر رضایت می‌دهد. در فصل زمستان زال را به صحرا می‌اندازند. کسی گمان نمی‌کند که این کودک بتواند زنده بماند. پس از چند روز دل مادر زال به رحم می‌آید و در جستجوی فرزندش به صحرا می‌رود (عقل سرخ: ۹). در این روایت تنها حضور مادر زال برای یافتن فرزند قابل تطبیق با تلاش مادر زردشت برای نجات فرزند خویش است، در حالی که این واقعه به خوبی یادآور سرگذشت مادر زردشت است که در زمستان از خانه رانده می‌شود:

هنگامی که فرّه زردشت به تن مادرش، دوغدو، وارد می‌شود، درخشندگی ویژه‌ای می‌یابد و این درخشش همانند آتشی است که به خودی خود می‌سوزد - همانند زردشت - و روشنی از او به میان زمین و آسمان بالا می‌رود (دینکرد: ۷. ۲. ۲-۴؛ وزیدگی‌های زادسپرم: ۵). دیوان به دشمنی با دوغدو برمی‌خیزند و برای از بین بردن او سه آفت زمستان، بیماری و دشمنان ستمگر را بر آن روستا چیره می‌سازند. پس پدر او را مجبور می‌کنند تا دخترش را در آن زمستان از خانه بیرون کند، اما فرشتگان دختر را راهنمایی می‌کنند تا به ده پدر زردشت برود (دینکرد: ۷. ۲. ۶، ۹-۱۱).

بار دوم و سوم

پس از آنکه زردشت از آتش نجات می‌یابد، پدر او بار دیگر تصمیم می‌گیرد فرزندش را در گذرگاه تنگی بیندازد. پس از آن گاوهای بسیاری را بر گذرگاه روانه می‌کند تا زردشت در زیر پای گاوها لگدمال شود، اما گاو شاخدار بزرگی که پیشرو گله است، در کنار زردشت می‌ایستد و در برابر هجوم گاوها از او نگهداری می‌کند تا اینکه هنگام سپیده‌دم مادر زردشت به گذرگاه می‌رود و فرزند را به خانه برمی‌گرداند (دینکرد: ۷. ۳. ۱۱-۱۲؛ وزیدگی‌های زادسپرم: ۱۰. ۶) از این گاو شاخدار با تمثیل «باز» یاد شده که یادآور سیمرغ است:

همی تا برفتند گاوان ز پیش نجنید آن گاو از جای خویش
وزان پس به سوی رمه باز شد چو بازی کجا سوی پرواز شد

(زراتشت‌نامه: ۲۵۳-۲۵۴)

برای بار سوم پدر زردشت تصمیم می‌گیرد که فرزندش را به شیوه‌ای دیگر از بین ببرد. این بار او کودک را در آبشخور چهارپایان می‌گذارد و اسبهای بسیاری را به سوی آبشخور می‌تازاند تا زردشت در زیر سم آنها لگدمال شود، اما اسب سم‌دار زردگوش، خود را به جلوی گله می‌رساند و در کنار زردشت می‌ایستد و از او نگهداری می‌کند (دینکرد: ۷. ۳. ۱۳-۱۵؛ وزیدگی‌های زادسپرم: ۱۰. ۷). این اسب که همانند «هما» با سایه‌گستری و مهربانی از زردشت پرستاری می‌کند یادآور سیمرغ است:

چو اسپان بدان ره نهادند سر یکی مادیان آمد از پیشتر
به فرمان دادار پروردگار بیامد به بالین آن شیرخوار
باستاد در پیش آن ارجمند نیامد ز اسپان مرو را گزند
تو گفتی هماییست آن مادیان همش سایه‌گستر همش مهربان

(زراتشت‌نامه: ۲۷۰-۲۷۳)

تا اینکه مادر زردشت در سپیده‌دم می‌رود و فرزند را به خانه برمی‌گرداند (دینکرد: ۷. ۳. ۱۵؛ وزیدگی‌های زادسپرم: ۱۰. ۷؛ زراتشت‌نامه: ۲۷۴-۲۷۷).

بار چهارم

پدر زردشت برای چهارمین بار او را به صحرا برده و در لانه گرگی می‌گذارد که بچه‌هایش را کشته‌اند تا گرگ با دیدن پیکر بچه‌های خود خشمگین شده و زردشت را پاره پاره کند. هنگامی که گرگ برای خوردن زردشت دهان می‌گشاید او با دست و پا زدن به دهان گرگ می‌زند و آرواره-

هایش خشک می‌شود (دینکرد: ۷. ۳. ۱۵-۱۶؛ وزیدگی‌های زادسپرم: ۱۰. ۹-۱۰؛ زراتشت‌نامه: ۲۸۵-۳۰۵).

ایزدانِ بهمن و سروش به سوی زردشت می‌روند و برای او میش بزگی می‌آورند و آن میش سراسر شب همانند دایه‌ای از کودک پرستاری می‌کند (دینکرد: ۷. ۳. ۱۷). در روایت دیگری دو میش بزرگ شیرده به کنار زردشت رفته و تا هنگام روز قطره قطره به او شیر می‌دهند (وزیدگی‌های زادسپرم: ۱۰-۱۱).

دو میش دوان آمد از کوه‌سار به نزدیک آن معجز روزگار
پر از شیر پستان به کامش درون نهادند بی‌رنگ و مکر و فسون

(زراتشت‌نامه: ۳۰۶-۳۰۷)

دوغدو که فرزند خود را دوست دارد سپیده‌دم به جستجوی او می‌رود و با دیدن میش گمان می‌کند که او گرگ است و فرزندش را خورده‌است، اما هنگامی که فرزندش را سالم می‌بیند با خود می‌گوید: «ترا ای پسر، دیگر از دست ندهم. تو را حتی به بهای زندگی‌ام به کسی نمی‌دهم». مادر، زردشت را به خانه می‌برد و او را در آغوش خود بزرگ می‌کند (دینکرد: ۷. ۳. ۱۸-۱۹؛ وزیدگی‌های زادسپرم: ۱۲-۱۵؛ زراتشت‌نامه: ۳۰۸-۳۲۳).

حضور میش در پرورش زردشت نشانی از فره ایزدی است که نگهدار و پاسبان اوست. این فره ایزدی در پیکر میشی به اردشیر پاپکان می‌پیوندد (کارنامه اردشیر بابکان: ۳. ۱۹-۲۰؛ شاهنامه: ۶/ ۱۵۵-۳۲۴ / ۳۲۸) و همچنین نجات دهنده رستم از تشنگی دیوآفریده‌است (شاهنامه: ۲/ ۲۴-۲۵ / ۳۱۲-۳۲۲).

در شاهنامه و رساله عقل سرخ از انداختن کودک به زیر پای گاوها و اسب‌ها نشانی نیست، بلکه اسطوره سیمرغ به متن روایت دینی افزوده شده‌است. این اسطوره می‌تواند جایگزینی باشد برای گاو و اسبی که همانند باز و همای از زردشت پرستاری می‌کرده‌اند:

در شاهنامه می‌خوانیم که پس از به دنیا آمدن زال، سام دستور می‌دهد که او را در کوهی بگذارند که لانه سیمرغ آنجاست:

به جایی که سیمرغ را خانه بود بدان خانه آن خرد بیگانه بود
نهادند بر کوه و گشتند باز برآمد برین روزگاری دراز

(شاهنامه: ۱/ ۱۶۶ / ۶۷-۷۸)

هدف سام از این کار آن است که سیمرغ فرزند را پاره کرده و بخورد:

بفرمود تا پیش دریا برند مگر مرغ و ماهی ورا بشکرند

(همان: ۵ / ۳۴۴ / ۶۳۲)

هنگامی که سیمرغ گرسنه می‌شود، به پرواز درمی‌آید تا برای بچه‌هایش غذایی بیابد. چشم سیمرغ به کودک شیرخواره‌ای می‌افتد که در صحرا رها شده‌است، از آسمان فرود می‌آید و زال را برمی‌دارد و به لانه‌اش می‌برد تا بچه‌هایش او را بخورند. نقش سیمرغ در این بخش همانند نقش گرگ در داستان زردشت و نشانه‌ای از جلوه‌ اهریمنی سیمرغ است.

اما بخشایش یزدان، سیمرغ را نسبت به زال مهربان می‌کند. سیمرغ همانند دایه‌ای مهربان او را با بچه‌های خود بزرگ می‌کند. نقش سیمرغ در این بخش همانند کارکرد میش اهورایی در پرورش زردشت و نشانه‌ای از جلوه‌ اهورایی سیمرغ است.

پس از گذشت روزگاری، زال در کنار سیمرغ به هفت‌سالگی (عمرالسیر: ۶۹) و سپس به جوانی می‌رسد (شاهنامه: ۱ / ۱۶۸ / ۸۷-۹۰).

در روایت دینی دینکرد گرگ اهریمنی و میش اهورایی حضور دارند. در روایت اساطیری به سیمرغ دگرگون می‌شوند و در روایت تاریخی، حکیم زاهد جانشین سیمرغ می‌شود (مجم‌التواریخ: ۴۲). این گزینه نمونه‌ جالبی برای گذر دوگانگی اهورا و اهریمن (گاهان؛ ۴۵. ۳) در دو شخصیت؛ میش و گرگ، به دوگانگی اهورایی و اهریمنی در یک شخصیت (وزیدگی‌های زادسپرم: ۳. ۵)؛ سیمرغ است و همچنین نشان‌دهنده‌ چگونگی دگرگونی یک نماد در روایت‌های دینی، اسطوره‌ای و تاریخی است.

روایت سهرودی غیر از گزینه سیمرغ، با شاهنامه همخوانی ندارد. در رساله عقل سرخ می‌خوانیم:

پس از آنکه کودک چند روزه را به صحرا می‌اندازند، مادر زال همانند مادر زردشت، در جستجوی کودکش به صحرا می‌رود، در حالی که در شاهنامه هیچ نشانی از مادر زال وجود ندارد. هنگامی که او به صحرا می‌رسد، کودک خود را در زیر پر و بال سیمرغ زنده می‌بیند. مادر زال برای گشودن راز زنده ماندن کودکش، زال را دوباره زیر پر سیمرغ می‌گذارد و خود در گوشه‌ای پنهان می‌شود. با فرا رسیدن شب آهویی بر بالین زال می‌آید. آهو که تجسم فره ایزدی (دینکرد: ۹: ۲۱. ۷-۸) و همان میش در روایت دینکرد است، تا سپیده‌دم به کودک شیر می‌دهد و همانند دایه‌ای از او پرستاری می‌کند. مادر زال کودک چند روزه را با خود به خانه می‌آورد و همانند مادر زردشت او را در آغوش خود بزرگ می‌کند. در روایت دینکرد و سهرودی، زردشت و زال تنها چند روز دور از خانه و آغوش مادر به سر می‌برند، اما در شاهنامه زال از کودکی تا جوانی نزد سیمرغ بزرگ می‌شود.

دریافت

با توجه به مقایسهٔ کودکی زردشت در روایت متون پهلوی با کودکی زال در دو روایت فردوسی و سهروردی به این دریافت می‌رسیم که:

داستان کودکی زردشت تأثیر ژرفی بر کودکی زال گذاشته است و این داستان در انتقال از متون پهلوی به متون فارسی و عربی به دو شاخه تقسیم شده است: نخست روایت فردوسی است. این داستان با تغییرات کلی در ساختار، در *شاهنامه* بیان شده است به گونه‌ای که نشانه‌های اندکی از کودکی زردشت در آن دیده می‌شود. دوم روایت سهروردی است. روایت او از کودکی زال با حفظ ساختار، برگرفته از روایت متون پهلوی از کودکی زردشت است. منبع سهروردی منبعی غیر از *شاهنامه* فردوسی بوده و از روایت متون پهلوی بهره‌گرفته است با این تفاوت که سهرودی اسطورهٔ سیمرغ را به متن روایت دینی افزوده و آن را با نام زال گزارش کرده است.

یادداشت‌ها

۱. برای آگاهی از زندگانی اسطوره‌ای زردشت نک: آموزگار- تفضلی، ۱۳۷۵: /اسطوره زندگی زردشت.

۲. روایت عجایب‌نامه بر دورنگ بودن زال تأکید دارد و آن را آفرینشی اهریمنی می‌داند: «... پسری بزاد سیه چون قیر و موی سپید چون شیر. سام سپید بود و مادرش سپید، از وی ننگ می‌داشتند و گفت: من سپیدم و مادرش سپید است. فرزند چرا سیه است؟ این مگر از نسل دیو باشد. و وی را به کنار دریا برد تا ماهی وی را بخورد. آفریدگار چنان کرد که سیمرخ آنجا بگذشت، وی را برپود و ببرد...» (۱۰۸).

۳. همچنین:

فرو برد خنجر دلش بردرید جگرش از تن تیره بیرون کشید

(شاهنامه: ۲ / ۴۳ / ۵۸۰)

۴. این ترجمه از بهار، ۱۳۷۵: ۱۹۳ می‌باشد:

«... بدان کناره، فرۀ کیانی به پیکر آهو شدن و از کاوس و از همه سپاه گریختن».

در حالی که ترجمۀ (E. W. West: 1897) متفاوت است:

- Also his not returning across Alburz, but rushing upwards, with many demons and wicked people, unto the *outer* edge of darkness; and the reason of the glory of the Kayanians becoming a figure of **clay** on that border. The previous separation (madam reji-hastano) of Kay-Us from the troops, and *his* not turning from that ill-advisedness even on renewed strife

کتاب نامه

- آموزگار، ژاله- تفضلی، احمد، ۱۳۷۵: /اسطوره زندگی زردشت، تهران: نشر چشمه، آویشن.
- اسدی طوسی، ابونصر، ۱۳۵۴: گرشاسپ نامه، به اهتمام حبیب یغمایی، تهران: کتابخانه طهوری.
- ایرانشان ابن ابی الخیر، ۱۳۷۷: کوش نامه، به کوشش جلال متینی، تهران: علمی.
- بهار، مهرداد، ۱۳۸۰: بندهش فرنبغ دادگی، تهران: انتشارات توس.
- _____، ۱۳۷۵: پژوهشی در اساطیر ایران (پاره اول و دوم)، تهران: نشر آگه.
- بهرام پژدو، زرتشت، ۱۳۳۸: زرتشت نامه، به کوشش محمد دبیر سیاقی، تهران: طهوری.
- پاکزاد، فضل الله، ۱۳۸۴: بندهشن (متن انتقادی)، تهران: مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی.

- پورداود، ابراهیم، ۱۳۷۸: گات‌ها، تهران: اساطیر.
- ثعالبی، ابو منصور عبدالملک بن محمد نیشابوری، ۱۹۶۳: *غرر اخبار ملوک الفرس*، تهران: کتابخانه اسدی.
- دینکرد. ۷، نک: آموزگار- تفضلی، ۱۳۷۵: ص ۵۵-۱۰۵.
- راشد محصل، محمد تقی، ۱۳۸۵؛ *وزیدگی‌های زادسپرم*، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- سه‌روردی، شهاب‌الدین یحیی، ۱۳۸۰: *مجموعه مصنفات شیخ اشراق*، ج ۳ (رساله عقل سرخ)، تصحیح: سید حسین نصر، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- فردوسی، ابوالقاسم، ۱۳۶۶: *شاهنامه*، ج ۱؛ ۱۳۷۰: ج ۲؛ ۱۳۷۱: ج ۳؛ ۱۳۷۳: ج ۴؛ ۱۳۷۵: ج ۵؛ ۱۳۸۵: ج ۶، به کوشش جلال خالقی مطلق، کالیفورنیا و نیویورک.
- فره‌وشی، بهرام، ۱۳۷۸: *کارنامه اردشیر بابکان*، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- کعبی، ازینک، ۱۳۸۰: *رساله تکذیب و رد فرق دینی*، ترجمه: نعلبندیان، پردازنده دوباره: پرویز رجبی، از کتاب: *هزاره‌های گمشده*: ج ۱، صص ۴۶۷-۴۸۵، تهران: توس.
- *مجم‌التواریخ و القصص*، ۱۳۱۸، تصحیح ملک الشعراء بهار، تهران: خاور.
- همدانی، محمد بن محمود، ۱۳۷۵: *عجایب‌نامه [عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات]*، ویرایش جعفر مدرس صادقی، تهران: نشر مرکز.

- Anklesaria, B. T. 1956; *Zand- akasih; Iranian or Greater Bundahishn*, Bombay,
- Humbach, H- Ichaporia, P. 1994: *The Heritage of Zarathushtra, a New Translation of His Gatha*, Universitatverlag, C. Winter, Heildelberg.
- West, E. W, 1897: *Denkard*, Book 7, Book 9, SBE, Vol 5.